

کتاب ایوب

درس ۴: تسلی‌دهندگان مزاحم

دکتر درک دلیو. اچ. توماس

خب، این درس شماره‌ی چهار از کتاب ایوب هست. و ما می‌خوایم به باب‌های ۴، ۵، ۶ و ۷ نگاه کنیم. باب‌های ۴ و ۵ شامل مشارکتی از طرف اولین دوست ایوب، یعنی الیفاز و بعد باب‌های ۶ و ۷ واکنش ایوب نسبت به اونچه الیفاز برای گفتن داره، هست.

و اول الیفاز وارد میشه، احتمالاً به خاطر اینکه او مسن‌تر هست، و ما از باب ۱۵، آیات ۹ و ۱۰ متوجه میشیم که او مردی موسفید هست که از پدر ایوب مسن‌تر هست. این یک دیدی به شما میده. او همچنین در این مشارکتش، کمی پرحرفی هم میکنه. و او برای اونچه که میگه، مدعی ملاقات الهی هست.

و میدونین؟ همیشه مباحثه کردن با شخصی که میگه «خدا با من صحبت کرده»، مشکل هست. و الیفاز هم می‌خواد همین رو بگه. او کاملاً درک میکنه که چرا ایوب در رنج هست. او کاملاً از موضوع سر در آورده.

کائنات، کیهان، و دنیا، دنیای عدالت هست. همیشه همه چیز به روش معینی اتفاق میفته.

قانونی در کائنات هست و این قانون به طرز معینی کار میکنه. کارتونی به نام پیناتس هست که در اون، لوسی به چارلی براون میگه: «یک چیزی هست که باید اون رو یاد بگیری. هرچه بکاری، همون رو درو می‌کنی. هر کاری توی زندگیت بکنی، نتیجه‌اش رو می‌بینی. نه بیشتر و نه کمتر.» و بعدش اسنویی میگه: «کاش یکم جا برای غلط از آب در اومدن حرفت هم بگذاری.»

خب، الیفاز از اون دسته افرادی هست که درکشون اینه که کائنات بر اساس قانون معینی کار میکنه، و اون اینه که هرچه بکاری همون رو درو می‌کنی.

و بیاید ببینیم چی میگه، البته او اینطور شروع میکنه که «اگر کسی جرئت کرده، با تو سخن گوید، آیا تو را ناپسند می‌آید؟ لیکن کیست که بتواند از سخن گفتن باز ایستد؟» این سه دوست مدتی هست که رسیدند. اونها به مدت یک هفته ساکت بودند، و الان وقت حرف زدن اونهاست.

و آیه‌ی ۷ – باب ۴، آیه‌ی ۷ – «الان فکر کن! کیست که بیگناه هلاک شد؟ و راستان در کجا تلف شدند؟ چنانکه من دیدم آنانی که شرارت را شیار می‌کنند و شقاوت را می‌کارند همان را

می‌دروند.» و همین‌ه، درسته، او کمی مقدمه‌چینی میکنه، ولی اینجا در آیات ۷ و ۸ درست میره سر اصل مطلب.

دلیل رنج کشیدن خیلی ساده هست. هر چه بکاری، درو می‌کنی. هر کاری در زندگی بکنی، نتیجه‌اش رو می‌بینی. شما مسئول عملکردتون هستید. رنج کشیدن، عاقبت عملکرد شماست. نتیجه سبک زندگی شماست. در اینجا نتیجه‌گیری اینه که ایوب گناه کرده. ممکنه گناه کوچکی باشه، ممکنه گناه متوسطی باشه، ممکنه گناه بزرگی باشه. ممکنه گناهی در زمان حاضر باشه، ممکنه گناهی در گذشته باشه، و ممکنه گناهی باشه که او فراموشش کرده، ولی، هرچه که باشه، پاسخ این مخمصه – از نقطه نظر فلسفی-الاهیاتی – اینه که ایوب داره اونچه که کاشته رو درو میکنه.

این کارما هست. هر چیزی که مدیون باشی به تو میرسه، و بر می‌گرده که تو رو نیش بزنه. به باب ۵، آیات ۶ و ۷ دقت کنید، «زیرا که بلا از غبار در نمی‌آید، و مشقت از زمین نمی‌روید. بلکه انسان برای مشقت مولود می‌شود، چنانکه شراره‌ها بالا می‌پرد.»

حالا، آیات زیادی در کتاب ایوب وجود دارند که شما می‌تونید اونها رو از متن اصلی بیرون بکشید – و می‌تونید موعظه‌های کاملاً اصولی هم بر اساس این آیات انجام بدید – ولی این آیات در متنی که گفته شدند، اغلب دارای معنی کاملاً متفاوتی هستند، و این مثالی از همون آیات هست. الیفاز چی میگه؟ «بلا از غبار در نمی‌آید»، خب، بلا که همینطوری نازل نمیشه، بلکه دلیلی براش وجود داره، توضیحی براش وجود داره، و توضیحش ساده هست. هر چه بکاری، همون رو درو می‌کنی. هر کاری در زندگی بکنی، دقیقاً نتیجه‌ی همون رو هم می‌بینی. مشکل، بی‌دلیل پیش نیاد.

خب، از این قاعده چه برداشتی می‌کنیم، به عنوان یک فلسفه، و به عنوان روشی الهیاتی برای درک مخمصه ایوب؟ و به یاد داشته باشید که ایوب همه‌ی ۱۰ فرزندش رو از دست داده، همه‌ی ثروتش رو از دست داده، و الان داره سلامتیش رو هم از دست می‌ده، و بیماری‌ای داره، که داره جونش رو تهدید میکنه.

چه برداشتی باید ازش بکنیم؟ فکر می‌کنم اولین چیزی که باید گفت اینه که تا حدی درسته. تا حدی حقیقت داره. هرچه بکاری، درو می‌کنی. این در کتاب مقدس اومده. این در غلاطیان ۶، آیه‌ی ۷ هست، «خود را فریب مدهید، خدا را استهزاء نمی‌توان کرد. زیرا که آنچه آدمی بکارد، همان را درو خواهد کرد.» پولس این رو میگه.

ما این رو به فرزندان مون یاد میدیم که عملکرد شما عواقبی داره. اگر چنین و چنان نتیجه‌ای داد، تعجب نکنید، چون باید نگاه کنید که چه کاری انجام دادید. در جهان قانون علت و معلول وجود داره که به طور عمومی عمل میکنه، و ما توقعش رو داریم و به فرزندان مون هم یاد میدیم. پولس در رومیان باب ۱ میگه «زیرا غضب خدا از آسمان مکشوف می‌شود بر هر بی‌دینی و ناراستی مردمانی که راستی را در ناراستی باز می‌دارند.»

چه دلیلی برای حضور، موجودیت، و آشکار شدن غضب خدا در جهان وجود داره؟ این در نتیجه‌ی گناه هست. داوری خداست که میاد.

ظهور خشم خدا، تجلی عکس‌العمل او هست، عکس‌العمل قدوسیت او در قبال گناه.

خب، ما می‌تونیم مثال‌های بخصوصی رو از کتاب مقدس انتخاب کنیم. به عنوان مثال، کتاب دوم سموئیل باب ۶ به خاطر میرسه و اون داستان عزه و تابوت خداوند. شما پسر ابیناداب رو به یاد دارید – که مردان قریه‌ی یعاریم، تابوت خداوند رو که از سرزمین فلسطینیان آورده شده بود رو در خانه‌ی او قرار دادند – و او با برادرش، اخیو، ارابه رو می‌راند.

به یاد دارید که اونها این تابوت خداوند رو در ارابه‌ای نو می‌گذارند، و تابوت خداوند مظهر حضور خداست. محتوی اشیای مذهبی با ارزشی هست و به تمام معنا، سمبل حضور خود خدا بود. این تابوت به خیمه اجتماع تعلق داشت، و فلسطینیان اون رو دزدیده بودند، اون رو گرفته بودند.

و حالا در راه بازگشت به اورشلیم هست و در پشت یک ارابه قرار داره – خب، من وضعیت جاده‌ها رو اینجا در فلوریدا نمی‌دونم، ولی در کارولینای جنوبی دست‌انداز زیادی وجود داره – و ارابه داخل یکی از این چاله‌ها میفته، و تابوت کمی تکون میخوره و این خطر وجود داره که روی زمین بیفته، و عزه دستش رو دراز میکنه که تابوت رو نگه داره، و خدا اون رو میزنه و میکشه. ما چطور این رو توضیح میدیم؟

البته این واقعه، خارج از یک چهارچوب کتاب مقدسی، خارج از جهان بینی کتاب مقدسی، و خارج از یک پیش‌فرض نسبت به قدوسیت خدا، غیر قابل توضیح هست. ولی اون رو در درون این قلمروی فکری، چطور توضیح میدیم؟ خب، عزه چیزی رو به دست آورد که مستحقش بود. او نمی‌بایست تابوت رو لمس کنه. هیچکس نمی‌بایست تابوت خداوند رو لمس کنه. همه جای این داستان اشتباه بود.

تابوت خداوند نمی‌بایست روی ارا بهی گاو ان قرار می‌گرفت، و هیچکس نمی‌بایست اون رو لمس می‌کرد. خب، پس او آنچه که کاشته رو درو کرده.

خب، بیاید با هم به عهد جدید بریم. ممکنه شما بگید این داستان مربوط به عهد عتیق هست، این فلسفه‌ای که الیفاز اینجا در در باب ۴ آیه‌ی ۷ مطرح میکنه که «کیست که بی‌گناه هلاک شد؟» یا «راستان در کجا تلف شدند؟»

بیاید به عهد جدید بریم. می‌دونید؟ ممکنه این قاعده‌ای در عهد عتیق بوده باشه، در حالیکه ما در دوره‌ی عهد جدید هستیم. و برید به اعمال رسولان باب ۵، و حنایا و سفیره، و در این دوره از اوایل تاریخ کلیسای عهد جدید، زمانی که اونها همه چیز رو به صورت اشتراکی استفاده می‌کردند و تمام دارایی خودشون رو برای منفعت این جامعه کلیسایی وسیع‌تر، می‌فروختند.

به نظر نمیرسه که این وضعیت در زندگی کلیسا ادامه پیدا کرده باشه. فکر می‌کنم متعلق به اون دوره‌ی اولیه‌ی زندگی کلیسا در اورشلیم هست. و حنایا و سفیره دروغ سفیدی درباره‌ی ارزش یک قطعه ملک، میگن. ممکنه فکر کنید، این گناه چندان جدی‌ای نیست. و خدا این یکی و بعد اون یکی رو میزنه و میکشه.

و این کلیسای عهد جدید هست. این کلیسای موجود در حافظه زنده پنتیکاست هست. این همون کلیسایی هست که رسولانش عطایا داشتند و معجزه انجام می‌دادند. مردم میگن «بیاید به شرایط کلیسای اولیه برگردیم.»

خب، بیاید به اعمال رسولان باب ۵ برگردیم که خدا مردم رو به خاطر اینکه ارزش ملکشون رو توی فرم، صحیح پر نکردند، میزنه و میکشه.

خب، این یک اصل هست. اونها اونچه که کاشته بودند رو درو کردند. چیزی با عنوان مجازات آنی وجود داره. این چیزیه که الیفاز داره میگه. رنج کشیدن نوعی تنبیه هست. یک مجازات آنی هست. داوری خدا هست. خدا عصبانی هست. او به ملاقات میاد، و با تنبیه کردن به ملاقات میاد. او با فرستادن رنج و عذاب، به ملاقات میاد.

او با تحمیل کردن آزمایش، به ملاقات میاد. منظورم اینه که این تا حدی درسته. حالا، یک جهان بینی غیر مسیحی این رو قبول نمیکنه، ولی در چهارچوب جهان بینی مسیحی، در چهارچوب جهان بینی کتاب مقدسی، ما در واقع به این عقیده داریم، به اینکه اعمال ما عواقبی دارند.

پولس به قرتتیان قطع‌ای رو می‌نویسه که ما اون رو به عنوان مثال در شام خداوند، با هم می‌خونیم، که مردم رو تشویق به خودآزمایی و چیزهای دیگه می‌کنه، تا اینکه اونها به نحوی برای شراکت به شام خداوند نزدیک بشند، که مسیح‌محور و انجیل‌محور باشه. او در این قسمت در اول قرتتیان باب ۱۰ و بعد در باب ۱۱ به ما یادآوری می‌کنه. پولس به ما یادآوری می‌کنه که بعضی‌ها در قرتتس بیمار هستند و بعضی‌ها مردند. و این یک مجازات هست. این ملاقات خدا هست. خدا اینکار رو کرده. خدا در قدوسیت و در عدالتش اومده.

دنیا این رو باور نداره، ولی این چیزی هست که کتاب‌مقدس تعلیم میده. بعضی وقت‌ها هست که این اتفاق می‌فته. این تا حدی درسته. چرا عیسی مرد؟ این احتمالاً مهم‌ترین سوالی هست که می‌تونید بپرسید. چرا عیسی مرد؟ او بی‌گناه بود. او معصوم بود. او هرگز از قوانین شریعت سرپیچی نکرد.

چرا عادلانه هست که عیسی باید بمیره؟ مرگ، مزد گناه هست. این یک اصل هست. هر چه بکاری، درو می‌کنی. گناه می‌کنی، و چه چیزی درو می‌کنی؟ مرگ رو درو می‌کنی. مرگ، مزد گناه کرده. گناه، مزدش رو پرداخت می‌کنه. مردها رو تقسیم می‌کنه، که همون مرگه. پس، چرا عیسی مُرد؟

برای این پرسش فقط دو پاسخ وجود داره. جواب اول اینکه عدالتی در جهان وجود نداره. نباید توقع عدالت رو داشته باشید.

می‌تونید یک فرد بی‌گناه باشید. می‌تونید در کاملیت زندگی کنید. می‌تونید یک زندگی بی‌عیب و نقص داشته باشید، و باز هم مرگتون فرا میرسه. باز هم بدی‌ها به شما میرسه، چون عدالتی در دنیا وجود نداره. جواب بعدی، مطمئناً جواب انجیلی هست. این جواب دوم قرتتیان ۵: ۲۱ هست. دلیل مرگ عیسی این بود که او مستحق مرگ بود.

او در لحظه‌ای که مُرد، گناه محسوب شد. خب، به گفته‌ی مارتین لوتر، «او بزرگترین گناهکاری بود که جهان به خودش دید.» خدا گناهان ما رو به حساب او گذاشت، و در اون لحظه، او مستحق مرگ بود. به همین دلیل هست که مرگ به سراغ او اومد. این اصلی از عدالت هست و منظور من اینه که اصل الیفاز تا حدی درست هست.

ولی البته، تا حدی غلط هم هست. این اصل همچنین تا حدی نادرست هست. به عنوان مثال انجیل یوحنا باب ۹ رو در نظر بگیرید، جایی که درباره‌ی مردی می‌خونیم که کور مادرزاد بود. و شاگردان از عیسی می‌پرسند که، چه کسی گناه کرد؟ این شخص یا والدین او؟ خب، شما در این

سوال متوجه استنباط شاگردان میشد. چه چیزی در پس این سوال نهفته هست؟ یک نفر گناه کرده. تنها توضیح برای این کوری، این هست که یک نفر گناه کرده.

یا خود این مرد گناه کرده، یا والدین او به نحوی گناه کردند، و این داوری مستقیم خدا بر او هست.

آیا پاسخ عیسی رو به یاد میارید؟ اینکه، هیچکدام از اینها نیست. حالا، منظور عیسی این نیست که این مرد هرگز گناهی نکرده. منظورش این هم نیست که والدینش معصوم بودند. نکته این نیست. منظور عیسی این هست که ارتباط مستقیمی بین گناه این مرد، یا گناه والدین این مرد، و این مرضی که او داره تحمل میکنه، وجود نداره.

توضیح در جای دیگه‌ای قرار داره. نه او مقصر هست و نه والدینش، «بلکه تا اعمال خدا در وی ظاهر شود.» و عیسی او رو شفا میده. و او تبدیل به داستانی فوق‌العاده میشه که ما هنوز هم به یاد میاریم. به یاد میاریم که همینجا در موردش صحبت کردیم. خدا ازش استفاده کرد تا به دیگران تعلیم بده. خدا طوری از اون استفاده کرد که این مرد مثل وسیله‌ای در دستان خدا برای تعلیم و تربیت دیگران باشه.

پولس رو در دوم قرنتیان باب ۱۲ در نظر بگیرید، همون «خار در جسم» هرچه که بود. و سه مرتبه، پولس سه مرتبه دعا میکنه که این مرض از او برداشته بشه. در این قسمت، هیچ اشاره‌ای به این وجود نداره که این مرض، این خار در جسم، هرچه که بوده، مجازاتی از طرف خدا بوده.

چیزی در متن وجود نداره که حاکی از این باشه. بعضی افراد فکر میکنند که ممکنه بینایی اون یا اینجور چیزها باشه. ولی هر چیزی که بود، در متن نشانه‌ای از اینکه ملاقات بخصوصی از داوری خدا بوده، وجود نداره. یا عبرانیان ۱۲ آیه‌ی ۶ رو در نظر بگیرید، «زیرا هرکه را خداوند دوست میدارد، توبیخ می‌فرماید و هر فرزند مقبول خود را به تازیانه می‌زند.» بله، خداوند کسی که دوست داره رو تأدیب میکنه. اونها رو توبیخ میکنه.

ولی اینجا، در این قسمت – در ایوب باب ۴ آیه‌ی ۷ – به خاطر بیارید، «کیست که بیگناه هلاک شد؟» دلالت الیفاز این هست که ایوب بیگناه نیست. تمام این اعتراضات از طرف ایوب برای این هست که اون بیگناهی. خب، الیفاز داره به این موضوع شک میکنه. و واکنش ایوب چیه؟

به باب ۶ و ۷ نگاه کنید. بیاید به آیه‌ی ۱۴ برگردیم:

«حق شکسته دل از دوستش ترحم است، اگرچه هم ترس قادر مطلق را ترک نماید. اما برادران من مثل نهرها مرا فریب دادند، مثل رودخانه‌ی وادی‌ها که می‌گذرند. که از یخ سیاه‌فام می‌باشند، و برف در آنها مخفی است. وقتی که آب از آنها می‌رود، نابود می‌شوند. و چون گرما شود، از جای خود ناپدید می‌گردند. کاروانیان از راه خود منحرف می‌شوند، و در بیابان داخل شده، هلاک می‌گردند. کاروانیان تیما به آنها نگران بودند. قافله‌های سبا امید آن را داشتند. از امید خود خجل گردیدند. به آنجا رسیدند و شرمنده گشتند. زیرا که الان شما مثل آنها شده‌اید، مصیبتی دیدید و ترسان گشتید.»

و ادامه‌ی آیات. و ایوب داره می‌گه که الیفاز مثل یک توفان هست که میاد و میره، شروع میشه و بعد ناپدید میشه.

الیفاز کمی و راج هست. او خیلی حرف میزنه. چیزهای زیادی برای گفتن داره. از خودش خیلی مطمئن هست. و ایوب در پاسخ می‌گه که حرف‌های الیفاز کمکی بهش نمیکنه. الیفاز به هیچ دردی نمیخوره. در اینجا تقلیدی وجود داره، که تقلیدی از مزور هشتم هست، که می‌گه «پس انسان چیست که او را به یادآوری، و بنی‌آدم که از او تفقد نمایی؟»

به باب ۷ آیه‌ی ۲۱ نگاه کنید، درست به انتهای پاسخ ایوب. اون می‌گه «تا به کی؟»، بیاید به آیه‌ی ۱۹ برگردیم:

«تا به کی چشم خود را از من بر نمی‌گردانی؟ مرا واگذار تا آب دهان خود را فرو برم. من گناه کردم، اما با تو ای پاسبان بنی‌آدم چه کنم؟ برای چه مرا به جهت خود هدف ساخته‌ای؟»، انگار که خدا پشت او رو هدف‌گیری کرده باشه.

«به حدی که برای خود بار سنگین شده‌ام؟ و چرا گناهم را نمی‌آمیزی، و خطایم را دور نمی‌سازی؟ زیرا که الان در خاک خواهم خوابید، و مرا تفحص خواهی کرد و نخواهم بود.»

تقریباً انگار که ایوب داره می‌گه – می‌دونید؟ تقریباً شبیه به کودکی هست که داره می‌گه «وقتی برم، دلت برام تنگ میشه.» یادم میاد وقتی که کوچیک بودم – می‌دونید؟ هر بچه‌ای در چنین لحظه‌ای قرار می‌گیره که می‌خواد از خونه فرار کنه. مشکلاتی وجود داره. زندگی سخته.

در خانواده اتفاقاتی میفته و از این قبیل. یادم میاد که کیف کوچکی رو می‌بستم و توش چند تا کلوچه و یک نوشیدنی گذاشته بودم، و پیاده از جاده تا سر اولین پیچ رفتم – احتمالاً چیزی در

حدود ۱۰۰ متر بود - و یادمه گفتم، یادمه برگشتم و رو به مادرم گفتم «از رفتن من متأسف میشی.» و اون داشت با ترحم به من نگاه می‌کرد.

و البته، می‌دونید؟ من از پیچ رد شدم و همونجا نشستم. و حدود ۲۰ دقیقه بعد، خواهرم اومد و گفت «حالا دیگه وقت خونه رفتنه، بیا بریم.» و تقریباً انگار که ایوب اینجا در آخر حرفش داره میگه «وقتی برم، دلت برام تنگ میشه.» ایوب در اینجا داره چی میگه؟ او به حرف‌های الیفاز گوش میکنه، و الیفاز مردیه که دیدگاهی بسیار سطحی از زندگی داره. دیدگاهی که به نوعی خیلی سیاه و سفیده، و فهمیدنش بسیار آسونه.

دیدگاهی که درکش خیلی راحت. علامت سوالی وجود نداره. منطقه‌ی خاکستری وجود نداره. چیزی وجود نداره که این مرد تنونه اون رو در جعبه‌ی جهان‌بینی خودش جا بده. رنج کشیدن معادل مجازاته، همیشه، به طور ثابت، و بدون استثناء، و من میگم که این تا حدی درسته. بعضی وقت‌ها همینطوره، اگر شما عامدانه گناه کنید.

در این حالت شکایت کردن درباره‌ی عواقب اون گناه هم معنی‌ای نداره. هر گناهی عواقبی داره. هرچه بکارید همون رو درو می‌کنید. فرضاً، اگر شما به خاطر سبک زندگی‌ای که در تناقض با کلام خداست، دچار بیماری بشید، مثلاً خودتون رو تسلیم سبک معینی از زندگی کنید که باعث انتقال یک بیماری جنسی به شما بشه، خب، فقط باید خودتون رو سرزنش کنید.

ما احساس همدردی می‌کنیم. شفقت وجود داره، محبت مسیحی وجود داره، بخشش وجود داره، همه‌ی اینها وجود دارند. ولی نمی‌تونید بیاید و بگید «من نمیتونم درک کنم! چرا این اتفاق برای من افتاده؟ چرا، چرا زندگی اینقدر غیرمنصافه هست؟» خب، شما بی‌بند و بار زندگی کردید و دچار یک بیماری شدید. باید خودتون رو سرزنش کنید. این نتیجه‌ی اعمال شماست و باید مسئولیتش رو قبول کنید.

ولی اگر از طریق انتقال خون دچار بیماری شده باشید، چی؟ اون بیماری تقصیر شما نبوده. پیامد کاری که شما کرده باشید، نیست. شما همچنان این بیماری رو دارید. بیماری در هر دو حالت یکسان هست، ولی یکی بیگناه هست و اون یکی نیست. زندگی پیچیده‌تر از اون چیزی هست که الیفاز داره در اینجا میگه.

خب، وقتی بقیه‌ی دوستان ایوب وارد میشن، ما هم باید این موضوع رو با جزئیات بیشتری بررسی کنیم. ولی درس‌هایی که میتونیم از این اظهار نظر مقدماتی الیفاز بگیریم، چی هستن؟ خب، دو چیز. یک، اینکه مشاورین دارای حُسنِ نیت هم می‌تونند در اشتباه باشند. یا اجازه بدین

ساده‌تر بگم، مسیحیان می‌توند در اشتباه باشند. مسیحیان دارای حُسنِ منظور و حُسنِ نیت می‌توند در اشتباه باشند. اونها می‌توند مداخله کنند، موقعیت رو تجزیه و تحلیل کنند، آنالیزی از اون ارائه بدن، ولی اشتباه کنند.

اونها می‌توند کاملاً در گمراهی باشند. ایفاز کاملاً در گمراهی هست. و ما این رو می‌دونیم، به خاطر اینکه خدا این رو می‌گه. این در بخش مقدماتی به ما گفته شده. کارکرد این مقدمه این بود که به ما بگه ایوب مردی خداپرست بود و دلیل رنج کشیدن او، گنااهش نبود.

درس دیگری هم در اینجا وجود داره، که این یک درسی هست که اون رو باید همینطور که در مطالعه‌ی کتاب ایوب جلو میریم، باز کنیم.

روش‌های خدا، خب، مثل روش‌های ما نیست. افکار او، مشابه افکار ما نیست. آیا ایوب برای سوال «چرا؟» جوابی داره؟، نه، نداره. و ایفاز هم جوابش رو ارائه نکرده. و خود ایوب هم به درک کاملی از اون نرسیده.

و حالا او داره در این مسیر گام بر می‌داره که یک بار دیگه پی بیره که روش‌های خدا مثل روش‌های ما نیست، و افکار او مشابه افکار ما نیستند. او این بخش کوچیک رو اینطور تموم میکنه که «از رفتن من متأسف میشی.» او داره با خداوند صحبت میکنه، و دیگه به حرف‌های ایفاز گوش نمیکنه، و او مشکلاتش رو بر می‌داره – که الان خیلی ترحم بر انگیز هستند – و اونها رو پیش پاهای خدای قادر مطلق قرار میده.